

گزارش از روستای «رمین» که کودک و بزرگش کتاب خوان هستند

# صیادها روی آب کتاب می خوانند

صیادهایی که سواد دارند با صدای بلند برای دیگر صیادان کتاب می خوانند

## صیادها کتاب می خوانند

قصه رمین و آقای بهار اما هنوز تمام نشده. دوباره باید به رمین برگردیم و قصه را در آنجا پی بگیریم. این بار باید برویم سراغ صیادها. یعنی سراغ بیشتر مردم رمین. آنها معمولاً با شناورهای صید صنعتی برای صیادی به مأموریت‌های ۲۵ روزه می‌روند. عبدالحکیم که خودش روزگاری صیاد بوده، خوب درد صیادها را می‌شناسد: «روی آب هیچ امکانات تفریحی وجود ندارد. ۴۵ روز تادو ماه روی آب بودن حوصله آدم را سر می‌برد. به این فکر کردم که سبدهای سیار کتاب‌خوانی راه بیندازیم تا صیادها هم کتاب بخوانند.» اینده عبدالحکیم درخشان بود و خیلی زود با استقبال صیادهای بندر ماهیگیری رمین مواجه شد.

عبدالله بهار، مدیر بهره‌برداری اسکله صیادی رمین، یکی دیگر از اهالی اهل ادبیات رمین است. ۴۰ ساله است و اهل شعر و مدرس خوشنویسی. وقتی مدیر بندر ماهیگیری اهل ادبیات باشد، ایده تشکیل سبد سیار کتاب‌خوانی برای صیادها هم آرزوی دور از دسترس نیست. در رمین صندلج صیادی فعال است. ۷۰ لنج قایر گلاس که سفرهای صیادی‌شان دو ماهه است و ۲۰ لنج که به سفرهای یک‌ماهه می‌روند. در شناورهای بزرگ ۲۰ تا ۲۲ نفر کار می‌کنند و در لنج‌های کوچک ۱۲، ۱۳ نفر. از ۱۵ ساله تا ۷۰ ساله. آنها به دریا می‌روند تا ماهی‌های تن، هور و گیدر را صید کنند. یعنی همان ماهی‌های مورد نیاز کارخانه‌های تولید کنسرو تن ماهی. کارخانه‌هایی که ورشکستگی‌شان در اواخر دولت محمود احمدی‌نژاد باعث بیکاری بسیاری از صیادها و کارگران کارخانه‌های منطقه شده بود. حالا اما وضع کمی بهبود یافته. صیادها با انگیزه بیشتری به دریا می‌روند تا با نان حلال برگردند. «رحمت صیادها زیاد است، ولی خب به‌طور متوسط بین یک تا یک‌ونیم‌میلیون تومان درآمد دارند. گاهی کمتر و گاهی بیشتر. صاحبان لنج‌ها ولی سود بیشتری می‌برند.» اینها حرف‌های یکی از صیادهای رمین است. از وضع اقتصادی صیادها راضی نیست، اما آخر حرفش می‌گوید:

«خدا را شکر»

صیادهایی که باید روزها روی آب زندگی کنند، حالا یک سالی است که سرگرمی جدیدی پیدا کرده‌اند؛ کتاب خواندن. آنها که سواد دارند برای آنها یکی که سواد خواندن ندارند، کتاب‌ها را با صدای بلند می‌خوانند.

## سه‌هیمه هر سید ۵ کتاب

مدیر بهره‌برداری اسکله صیادی رمین روش اجرای طرح سبد سیار کتاب را توضیح می‌دهد: «در سید ۵ کتاب می‌گذاریم. هر لنجی که برمی‌گردد، در سفر بعدی سید سیار دیگری را در اختیارش قرار می‌دهیم و سید آنها را به لنج بعدی می‌دهیم. در این سبدها کتاب‌های ادبی و داستان و کتاب‌های زیست‌محیطی که به درد صیادها می‌خورد، می‌گذاریم. اما هر چه گشتیم کتاب زیادی درباره دریا گیرمان نیامد. نشریه و مقاله‌هایی هم درباره صید دادیم به صیادها که نتیجه خوبی داشت. «اشاره عبدالله بهار به مقاله‌ای درباره نجات صید کوسه است که باعث شده صید کوسه از سنوی صیادها کم شود: «آمار گیرهای سازمان شیلات می‌گفتند، خیلی کمتر صید شده است. باورشان نمی‌شد یک مقاله این قدر تاثیر داشته باشد.» کم کم باید از عبدالله بهار، مدیر اسکله صیادی رمین خداحافظی کنیم. او هم مثل بسیاری از خوشنویس‌های دیگر زبانش به شعر خواندن باز است. وقتی می‌پرسم آیا حرفی برای گفتن باقی مانده، بدون فوت وقت از حافظ می‌خواند: «کی شعر تر انگیزد خاطر که حزن باشد/ یک نکته از این معنی گفتم و همین باشد.»



لرز غلامی هم برای بچه‌های رمین یک پیام ویدیویی فرستاد و گفت: «ویدیو را باز کردم. فاطمه تو توی ویدیو بودی. نمی‌شناختمت. تا به حال ندیده بودمت. اما داستانی کتاب من رو می‌خوندی، بی‌تی و زیتی. از این که کتاب من به روستای شما رسیده و تو با اون شوق و ذوق و اون لجه محشر و اون خنده آخرت می‌خونیش، فکر کردم باید حتما ازت تشکر کنم. کتاب خوندن شما به ما نویسنده‌ها امید نوشتن می‌ده. دوستون دارم.» آقای بهار از این اتفاق‌ها خرسند است. او تصمیم دارد که کم‌کم کتابخانه‌های محله‌ای را هم راه‌اندازی کند، هر چند به دلیل دست تنها بودن کمی هم گلابه‌مند باشد: «تهاد کتابخانه‌های عمومی متأسفانه هیچ کمکی به ما نکرد. تصور می‌کردند قرار است چه اتفاقاتی بیفتند. اما من و دو پسر من و آقای پرداخته چهار نفری کار را پیش می‌بریم. دهیاری یک زمین هم برای کتابخانه در نظر گرفته که امیدواریم هر چه زودتر ساخته شود.»

## کتابخانه به «بریس» هم رسید

عبدالحکیم بهار وقتی دید مردم رمین پسای ثابت کتابخانه‌اند و کار دیگر سروشکل گرفته، تصمیم گرفت که در یکی از روستاهای نزدیک رمین هم کتابخانه راه بیندازد. یکی از اهالی روستای بریس یک مغازه را به رایگان به کتابخانه اختصاصی داده است. روستای بریس هم حدود ۷ هزار نفر جمعیت دارد. حالا به گفته عبدالحکیم کتابخانه این روستا هم ۵۰۰ جلد کتاب دارد و رفته‌رفته بچه‌های آن‌جا هم دارند کتاب خوان می‌شوند.

همیشه راه‌شان را ادامه دهند. نویسنده‌ای که ویدیوی تشکر فرستاد کتابخانه روستای رمین حالا دیگر فقط یک کتابخانه نیست، بلکه بانوق بیشتر بچه‌های روستاست. کتابخانه‌ای که اسیر شیوه سنتی امانت دادن کتاب نمانده است. بلندخوانی، نقد کتاب، دعوت از نویسندگان و شاعران و تماشای فیلم‌های کوتاه و... همه و همه اتفاقاتی است که در این کتابخانه کوچک روستایی رخ داده است و هنوز هم ادامه دارد. عبدالحکیم اما به همین وضع بسنده نکرده. رمین یکی از روستاهایی است که در «طرح جام باشگاه‌های کتاب‌خوانی» مشارکت کرده است. طرحی که هدف از اجرای آن ترویج کتاب‌خوانی در کشور است.

مطالعه و بحث کودکان درباره کتاب، چرخش کتاب در میان همسالان، ارزیابی کتاب براساس نظر شخصی، نوشتن نامه به نویسندگان، تولید فیلم‌های کوتاه یک دقیقه‌ای و ارتباط مستقیم با نویسندگان کودک و نوجوان از ویژگی‌های طرح جام باشگاه‌های کتاب‌خوانی است. اهالی رمین حالا همه این کارها را با جدیت دنبال می‌کنند. بچه‌ها کتاب می‌خوانند و درباره کتاب‌ها با یکدیگر حرف می‌زنند. همین چند روز پیش کتاب «بی‌تی و زیتی» اثر حدیث لزر غلامی را بچه‌های ۸ تا ۹ ساله عضو کتابخانه بلندخوانی کرده بودند. فیلم کوتاهی از بلندخوانی آنها در کانال تلگرام کتابخانه منتشر شده بود و از قضا نویسنده کتاب هم فیلم را دیده بود و روز بعد حدیث

روستا کتاب امانت می‌داد. «رفتیم قفسه خریدم و آرام آرام اطلاع‌رسانی را شروع کردم. بچه‌ها کم‌کم به سمت کتابخانه جذب شدند. خیلی از بچه‌هایی که در خانه کتاب داشتند هم کتاب‌های‌شان را به کتابخانه هدیه کردند. کم‌کم تعداد کتاب‌های کتابخانه به ۶۰۰ جلد رسید. رفته‌رفته که بیشتر کارمان شکل گرفت، انجمن او همچنان که در این سال‌ها کتاب خوانده در اندیشه تکثیر این رویه هم برآمده. او کاری کرده کارستان.

## تاسیس کتابخانه بهار رمین

قصه اصلی از سال ۸۴ شروع شد زمانی که عبدالحکیم به کتابخانه شخصی‌اش سر زد و ۴۰۰ جلد کتاب را جدا کرد. کتاب‌هایی که دیگر به‌شان نیازی نداشت. قصد داشت کتاب‌هایش را به دانش‌آموزان یک مدرسه هدیه دهد: «وقتی که کار انتخاب کتاب‌ها تمام شد فکر تازه‌ای به ذهنم رسید. پیش خودم گفتم بهتر است تمام کتاب‌ها را در کتابخانه مدرسه بگذاریم که همه بچه‌ها استفاده کنند. بچه‌ها خیلی مشتاقانه من استقبال کردند. اما مدیر وقت مدرسه خیلی روی خوش نشان نداد. می‌گفت به بچه‌ها آسیب می‌زند و از درس و زندگی‌شان باز می‌ماند.» همان قصه تکراری آموزش و پرورش محافظه‌کار که تا دورافتاده‌ترین مدارس هم رسوخ کرده است. آموزش و پرورش‌هایی که مدارسش دوست ندارند به «دریسه» بیفتند، پس ترجیح می‌دهند به همان بخشنامه‌های از بالا به پایین خودشان عمل کنند. عبدالحکیم اما کوتاه نیامد. او کتابخانه را در خانه خودش راه‌انداخت و در آن‌جا به بچه‌های

بچه‌ها و سرورش نوجوان خیلی مطلب نوشتم. آقای بهار یک عاشق کتاب و کتاب‌خوانی است. عبدالحکیم از آن کتاب‌خوانانی نیست که فقط صرف کتاب‌خواندن برایش ارزش باشد یا بخواهد از طریق کتاب خواندن بیشتر برای هویت اجتماعی خودش ارزش افزوده ایجاد کند. او همچنان که در این سال‌ها کتاب خوانده در اندیشه تکثیر این رویه هم برآمده. او کاری کرده کارستان.

عبدالحکیم بهار یکی از اهالی روستاست. همان مردی که روز پنجشنبه با بچه‌ها رفته بود کنار ساحل برای تعریف قصه کتاب‌های خوانده شده. عبدالحکیم فوق‌دیپلم روابط عمومی دارد. ۱۷ ساله صیاد بوده، اما چند سالی است که به اداره بهداشت رفته و به‌عنوان پورور کار می‌کند. عبدالحکیم ۴۴ ساله خوره کتاب است. یک کتاب‌خوان حرفه‌ای به تمام معنا: «از بی‌جکی هر چه پول تو جیبی می‌گرفتم را کتاب می‌خریدم. در دوره نوجوانی‌مسا مجله «کودک مسلمان بلوچ» در سیستان و بلوچستان منتشر می‌شد و جشنواره‌های ادبی هم برپا می‌کرد. من در اکثر جشنواره‌ها شرکت می‌کردم.

در نشست‌ها هم با نویسندگان و شاعران دیدار می‌کردم.» اشاره عبدالحکیم به مجله‌ای است که از سوی سپاه پاسداران بنیان گذاشته شده بود. نخستین جشنواره شعر و قصه این مجله سال ۱۳۶۷ با حضور چهره‌هایی چون: مصطفی رحماندوست، افشین علاء، جعفر ابراهیمی، بیوک ملکی، افسانه شعبان‌نژاد و الهه کسمایی در زاهدان برگزار شد و شاعران و نویسندگان آثارشان را برای بچه‌ها خواندند. چنین فضایی بر عبدالحکیم هم موثر افتاد تا جایی که او دست به قلم شد: «برای تعدادی از مجلات مطلب می‌نوشتیم و می‌فرستادم. برای مجله کیهان

امین شول سیرجانی | دخترها و پسرها روی شن‌های کنار دریا نشستند. لباس یکی از دخترها سوزن‌دوزی بلوچی سبزرنگ دارد. نشست‌ها مقابل بقیه و کتابی دستش گرفته و قصه‌ای که خوانده را تعریف می‌کند. به جز صدای دریا که هر چند دقیقه یک بار با موجی نزدیک و دور می‌شود و صدای دختر؛ صدای دیگری شنیده نمی‌شود. لحن دختر شنیدنی است. روایتی که با لجه شیرین او درمی‌آید و قصه‌ای جدید از دلش متولد شده.

یکی دو نفر از بچه‌ها درباره کتاب سوال دارند. همه به آقای بهار نگاه می‌کنند. آقای بهار لبخند می‌زند. رضایت در چهره‌اش هویداست. آقای بهار بچه‌ها را تشویق می‌کند. از کتاب تعریف می‌کند. درباره نویسنده توضیحاتی می‌دهد و جمع سرخوش بچه‌ها دوباره حواس‌شان را جمع قصه شنیدن می‌کنند. روایت دختر که تمام می‌شود، یکی از پسرها آماده می‌شود قصه کتابی را که این هفته به امانت گرفته، برای بچه‌ها و دریا روایت کند. دوباره نظم برقرار می‌شود. چند تا از بچه‌هایی که آن اطراف مشغول بازی هستند هم آرام‌آرام به حلقه بچه‌های کتاب‌خوان روستا اضافه می‌شوند. دو تا از بچه‌های بازگوش آن اطراف اسلحه‌های پلاستیکی‌شان را غلاف می‌کنند. دست از مبارزه با دشمن فرضی می‌کشند و به بچه‌های کتاب‌خوان می‌پیوندند. حالا حلقه بزرگتر شده. ۲۸ نفر شده‌اند؛ ۱۴ دختر و ۱۴ پسر. این برنام پنجشنبه‌های بچه‌هاست. آنها هر پنجشنبه با بچه‌های روستا قرار دارند تا قصه‌ای را که خوانده‌اند برای یکدیگر تعریف کنند. آن هم کنار دریا. دوست دارند دریا هم قصه را بشنود.

عبدالحکیم برای اهالی «رمین» چه کرد؟ این‌جا «رمین» است. روستایی بزرگ و آرام در شهرستان چابهار در استان سیستان و بلوچستان. بندر مهمی که شغل اغلب مردمانش صیادی است. گردشگران حرفه‌ای که به چابهار سفر کرده‌اند، «سواحل مکران» برایشان دیدنی است و چه جایی بهتر از رمین با آن همه زیبایی. یکی‌شان کوه‌های مینیاتوری است که هر گردشگری را به تأمل وامی‌دارد. رمین از غرب به چابهار و از جنوب به دریای عمان محدود می‌شود. صخره‌های زیبا و ماسه‌های طلایی دیگر نشانه‌های منحصربه‌فرد این روستا به شمار می‌روند.

عبدالحکیم بهار یکی از اهالی روستاست. همان مردی که روز پنجشنبه با بچه‌ها رفته بود کنار ساحل برای تعریف قصه کتاب‌های خوانده شده. عبدالحکیم فوق‌دیپلم روابط عمومی دارد. ۱۷ ساله صیاد بوده، اما چند سالی است که به اداره بهداشت رفته و به‌عنوان پورور کار می‌کند. عبدالحکیم ۴۴ ساله خوره کتاب است. یک کتاب‌خوان حرفه‌ای به تمام معنا: «از بی‌جکی هر چه پول تو جیبی می‌گرفتم را کتاب می‌خریدم. در دوره نوجوانی‌مسا مجله «کودک مسلمان بلوچ» در سیستان و بلوچستان منتشر می‌شد و جشنواره‌های ادبی هم برپا می‌کرد. من در اکثر جشنواره‌ها شرکت می‌کردم.

در نشست‌ها هم با نویسندگان و شاعران دیدار می‌کردم.» اشاره عبدالحکیم به مجله‌ای است که از سوی سپاه پاسداران بنیان گذاشته شده بود. نخستین جشنواره شعر و قصه این مجله سال ۱۳۶۷ با حضور چهره‌هایی چون: مصطفی رحماندوست، افشین علاء، جعفر ابراهیمی، بیوک ملکی، افسانه شعبان‌نژاد و الهه کسمایی در زاهدان برگزار شد و شاعران و نویسندگان آثارشان را برای بچه‌ها خواندند. چنین فضایی بر عبدالحکیم هم موثر افتاد تا جایی که او دست به قلم شد: «برای تعدادی از مجلات مطلب می‌نوشتیم و می‌فرستادم. برای مجله کیهان

